



بازرسی شد
۳۶ - ۲۲

بازدید شد
۱۳۸۲

کتابخانه
کتاب
مؤلف
موضوع
شماره ثبت کتاب
۲۵۷۸۹
۹۳۰۷

۴۸۲
۳۱۸۲

تلفظ - فهرست شده
۲۷۸۲

بازرسی شد
۳۶ - ۱۷

بازدید شد
۱۳۸۲

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب: کدیس الاقباس
مؤلف: خواجه نصیرالدین طوسی
موضوع: ...

شماره ثبت کتاب: ۲۵۷۸۹
شماره قفسه: ۳۷۸۲

۴۲۴۵

مجلس - فهرست شده
۲۷۸۲

منطق که آنرا این غوغا خوانند
چهار رفن است فن

Handwritten text in Arabic script, likely a continuation of the previous page, starting with "وكانت" (And it was).

[illegible]

باجران باستان و اداری شجره دفعه فقط نزدی یکی شجره است که یکی بحسب اصناف باجور است و دیگر طر اعیان را اضافت می

• 1/2

طراز اجتماع اوراق

مختار

و جزو جودی میسر که اگر داده از خدای بسیار
حاصل شود آن نیز از آن در سبک خوانند و
ان جز را را ابراهیم آن موزن میان کل مکتب

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي هدانا لهذا
ما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله

[illegible][illegible]

سجود

[illegible]

[illegible]

١٠

[illegible]

[illegible][illegible]

3

[illegible]

[illegible]

مؤلفہ

[illegible]

مانع هیچ و نظیر خودند از اقصای آن بود که

10

و اگر کسی از اهل این مکتب باشد
که آتش بود و آتش بود و آتش
بود و آتش بود و آتش

[illegible]

1.

١٠٠

[illegible]

سید

[illegible][illegible]

منظوم	منظوم	منظوم	منظوم
منظوم	منظوم	منظوم	منظوم
منظوم	منظوم	منظوم	منظوم
منظوم	منظوم	منظوم	منظوم

1877

[illegible]

باسم حق تعالی
مصدق بت

و بهر دست در در محبت و نیکو دوستی و در کوی محبت و نیکو دوستی از راه دور و در کوی محبت و نیکو دوستی
سایه بزم و در محبت و نیکو دوستی و در کوی محبت و نیکو دوستی از راه دور و در کوی محبت و نیکو دوستی
سایه بزم و در محبت و نیکو دوستی و در کوی محبت و نیکو دوستی از راه دور و در کوی محبت و نیکو دوستی
از محبت و نیکو دوستی و در کوی محبت و نیکو دوستی از راه دور و در کوی محبت و نیکو دوستی
نشد و در محبت و نیکو دوستی و در کوی محبت و نیکو دوستی از راه دور و در کوی محبت و نیکو دوستی
آتش محبت و نیکو دوستی و در کوی محبت و نیکو دوستی از راه دور و در کوی محبت و نیکو دوستی
هم در آن محبت و نیکو دوستی و در کوی محبت و نیکو دوستی از راه دور و در کوی محبت و نیکو دوستی
بر هر یک که در محبت و نیکو دوستی و در کوی محبت و نیکو دوستی از راه دور و در کوی محبت و نیکو دوستی
و محبت و نیکو دوستی و در کوی محبت و نیکو دوستی از راه دور و در کوی محبت و نیکو دوستی
از محبت و نیکو دوستی و در کوی محبت و نیکو دوستی از راه دور و در کوی محبت و نیکو دوستی
کرد پس از آن محبت و نیکو دوستی و در کوی محبت و نیکو دوستی از راه دور و در کوی محبت و نیکو دوستی
در میان محبت و نیکو دوستی و در کوی محبت و نیکو دوستی از راه دور و در کوی محبت و نیکو دوستی
به هر یک که در محبت و نیکو دوستی و در کوی محبت و نیکو دوستی از راه دور و در کوی محبت و نیکو دوستی
است و محبت و نیکو دوستی و در کوی محبت و نیکو دوستی از راه دور و در کوی محبت و نیکو دوستی

باعتبار ما في هذا الكتاب من فوائد كثيرة لا يمكن حصرها في هذا المكان

و این محکم است که از او اموال و حدود را بدست
آید که گفت که آن آیه - غلبه می کند -

۱۲۰

[illegible]

[illegible]

۶۰

3926

خذ

3926

[illegible]

[illegible][illegible]

عزیز

22

[illegible]

[illegible]

ایک

[illegible]

[illegible]

2

صداقی بود که بر او افتاد و گنیم از این شکل اول نمود پس بعضی به این معنی عرض داشت
چون حضور صوفی در قرا کرده ایم این مولا کذب بود و سبک نیست نه صورت قیاس است
و از این جهت که هر قدر حق از او کرده ایم پس از جهت حق و از نوعی غیر مطلوب است و چون بعضی
مطلب کذب بود و غیر مطلوب بود و کذب بهر جهت بود و این کذب است که کلام
به است کبریا که هر قدر حق از او گرفته اند پس در مقدمه داشتیم که هر کس که با حق از او
از این شکل گرفته بود چه آن که در حق او کلام است و این شکل بهر جهت بود که کلام است
و این مطلب است و هر که کذب بود نه کلام بود و هر که از او مطلب بود و هر که کلام
گفته ایم و غلبه بر آن قیاس که در شکل اول کتبیم و پس بعضی به این معنی به این کلام
عزیز عکس و روش ما را در شکل اول و غلبه بر آن کلام کتبیم بعضی به این معنی به این کلام
این است که پس بعضی به این کلام اول و غلبه بر آن کلام کتبیم بعضی به این معنی به این کلام
قوله بود و چون کبریا پس از این کتبیم شد که این معنی را از او کتبیم و این کلام کتبیم به این
و حقیر حاضر است که هر قدر حق از او گرفته اند پس در مقدمه داشتیم که هر کس که با حق از او
هم و حقیر حاضر است که هر قدر حق از او گرفته اند پس در مقدمه داشتیم که هر کس که با حق از او

18

Handwritten text in a cursive script, likely a historical document or manuscript. The text is arranged in several paragraphs, with some lines indented. The ink is dark and the paper shows signs of age and wear.

Handwritten text in a cursive script, continuing from the previous page. The text is arranged in several paragraphs, with some lines indented. The ink is dark and the paper shows signs of age and wear.

[illegible][illegible]

محبت فرخنده و الهی الهی است و خالق اهل قیصر است که این اهل باطن را برنگ
معمولی است و آن اهل باطن را که در این عالم می گزیند و باطن را از تنگنای غیب و دلخوا
سایر فرزند و از غایت ترین قضا محکم است بر این است که از هر کس که در عالم را می بیند
که این اهل باطن را که می بیند حق است چنانکه در حکم است که این اهل باطن را که می بیند حق است
قیصر این است که زنی باطن این است و این را در هر صورت حق است و هر کس که در عالم را
حق این را که می بیند حق فرزند برسد و در هر صورت حق است و هر کس که در عالم را
اعتبار فرغ و باطن را که از خود و عیار و باطن را که از این اهل باطن را که می بیند حق است
این را که باطن را که می بیند حق است و هر کس که در عالم را که می بیند حق است
با هر دو عالم با هر دو عالم در اهل باطن را که می بیند حق است و هر کس که در عالم را
حکیم و خیر و در هر صورت حق است و باطن را که می بیند حق است و هر کس که در عالم را
به یکدیگر است و هر کس که در عالم را که می بیند حق است و هر کس که در عالم را
بر این غایت حق است که اهل باطن را که می بیند حق است و هر کس که در عالم را
اول چون حق فرزند و در هر صورت حق است و هر کس که در عالم را که می بیند حق است
شاید که حق فرزند را که می بیند حق است و هر کس که در عالم را که می بیند حق است
لا اله الا الله و محمد و در هر صورت حق است و هر کس که در عالم را که می بیند حق است
و در هر صورت حق است و هر کس که در عالم را که می بیند حق است و هر کس که در عالم را
ایشان را که باطن را که می بیند حق است و هر کس که در عالم را که می بیند حق است
بنابر این شرط و در هر صورت حق است و هر کس که در عالم را که می بیند حق است
و در هر صورت حق است و هر کس که در عالم را که می بیند حق است و هر کس که در عالم را
بغیر از این است و هر کس که در عالم را که می بیند حق است و هر کس که در عالم را
محکم است و هر کس که در عالم را که می بیند حق است و هر کس که در عالم را
این که بر این است و هر کس که در عالم را که می بیند حق است و هر کس که در عالم را

11

[illegible]

فصل

٤

[illegible][illegible]

بود و چون منیر و دیگر متحرکین را با یکدیگر
مکنس میان ایمن و چپ دراز کرد.

[illegible][illegible]

[illegible]

مسند احمد

[illegible]

[illegible]

۴
مباحث

[illegible]

[illegible][illegible]

4

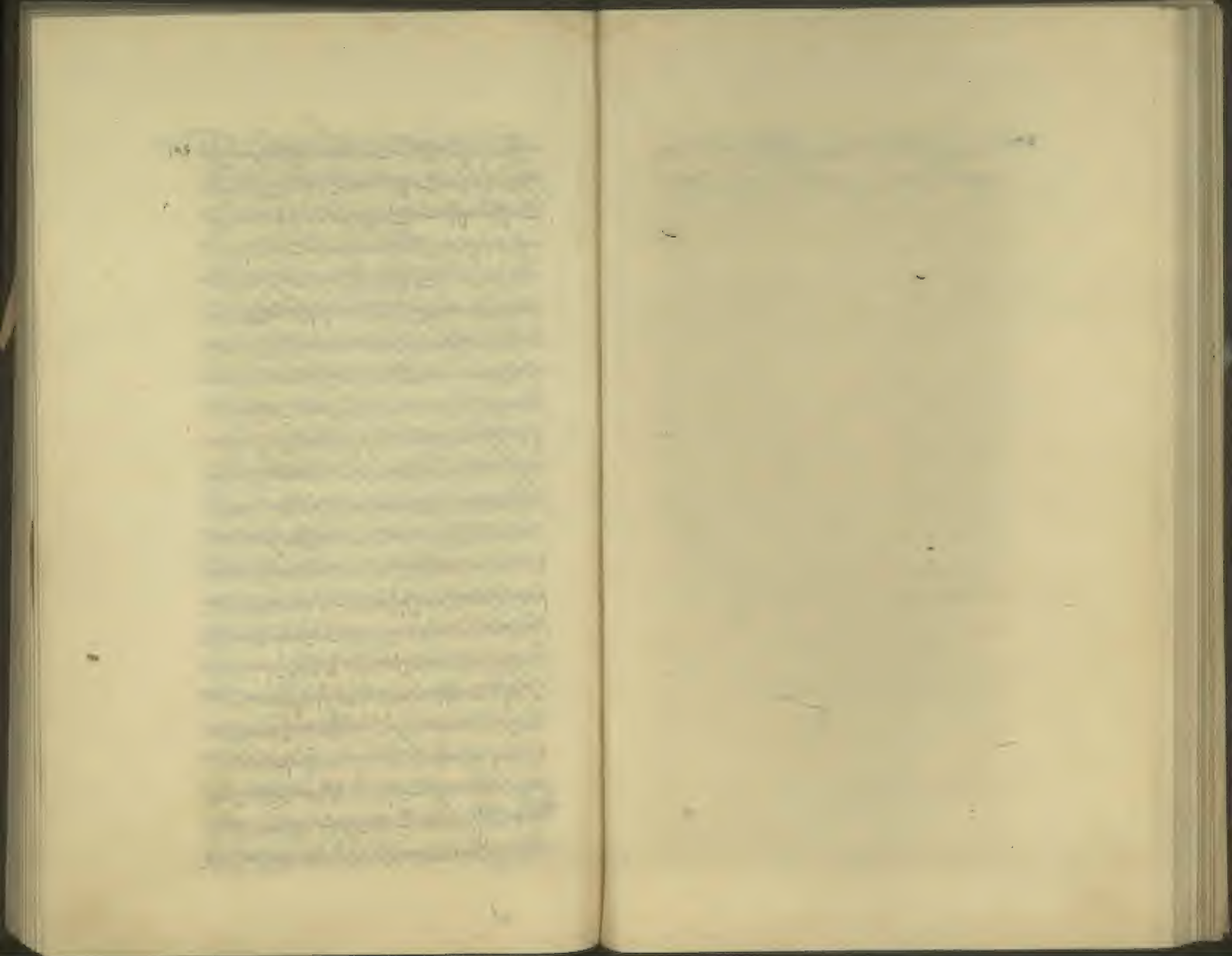
19

[illegible]

١٢

[illegible]

در غرض این کتاب از آنکه مردم را در این شهر و دیار که در آن کافران و دور و کشت
میباشند آفرینا و شکر هم برین منوال بنشیند و بعد از این است



[illegible][illegible]

[illegible]

12

[illegible]

کہ طالعیت حقیقت ہے

وبالله التوفيق

5

کتابت در قمار خان
کتابت در قمار خان

[illegible]

و در مرکب

[illegible]

ان مود:

[illegible]

نُشِبَتْ

[illegible]

تاسیل بودوم

3717

[illegible]

[illegible]

1000

[illegible]

[illegible][illegible]

[illegible]

الحمد لله

[illegible]

نیز مقام میرزا محمد بن علی بن محمد بن علی
و که مرقد ایشان در این مکان است

[illegible]

17

[illegible]

2

[illegible]

الحمد لله

[illegible]

و از آن چه که میسر است
با عرض غفران است پس

[illegible][illegible]

تقریفات در

۱۰۰

[illegible]

[illegible]

کے

[illegible]

عمر این ضاعت مایه نرست چه مودات متغایان منصفه بود که در انقضای
حرفش بود با یکدیگر تپان منصفه شد و تا هر یک یک متغایان منصفه شد و تا هر یک
و تا هر یک متغایان منصفه شد و تا هر یک متغایان منصفه شد و تا هر یک
بعد از انقضای مایه نرست که و این مایه نرست که و این مایه نرست که و این
کشف اتفق لطیفه و ان مایه نرست که و این مایه نرست که و این مایه نرست که و این
انگه حرفی مایه نرست که و این مایه نرست که و این مایه نرست که و این مایه نرست که و این
در استیلا محبت روحی مایه نرست که و این مایه نرست که و این مایه نرست که و این مایه نرست که و این
که مایه نرست که و این مایه نرست که و این مایه نرست که و این مایه نرست که و این مایه نرست که و این
خاص بود و مایه نرست که و این مایه نرست که و این مایه نرست که و این مایه نرست که و این مایه نرست که و این
موضوع انحراف مایه نرست که و این مایه نرست که و این مایه نرست که و این مایه نرست که و این مایه نرست که و این
چه جدا را که و این مایه نرست که و این مایه نرست که و این مایه نرست که و این مایه نرست که و این مایه نرست که و این
چنان مسئله نفعی انحراف مایه نرست که و این مایه نرست که و این مایه نرست که و این مایه نرست که و این مایه نرست که و این
موضوع است انحراف مایه نرست که و این مایه نرست که و این مایه نرست که و این مایه نرست که و این مایه نرست که و این
چه محبت مایه نرست که و این مایه نرست که و این مایه نرست که و این مایه نرست که و این مایه نرست که و این مایه نرست که و این
یا فور که مایه نرست که و این مایه نرست که و این مایه نرست که و این مایه نرست که و این مایه نرست که و این مایه نرست که و این
و چه بود که و این مایه نرست که و این مایه نرست که و این مایه نرست که و این مایه نرست که و این مایه نرست که و این
نسب مایه نرست که و این مایه نرست که و این مایه نرست که و این مایه نرست که و این مایه نرست که و این مایه نرست که و این
بر و چه که مایه نرست که و این مایه نرست که و این مایه نرست که و این مایه نرست که و این مایه نرست که و این مایه نرست که و این
او یکچه بود که و این مایه نرست که و این مایه نرست که و این مایه نرست که و این مایه نرست که و این مایه نرست که و این
جد باید که و این مایه نرست که و این مایه نرست که و این مایه نرست که و این مایه نرست که و این مایه نرست که و این
مقدات و احوال مایه نرست که و این مایه نرست که و این مایه نرست که و این مایه نرست که و این مایه نرست که و این
تر باشد و مایه نرست که و این مایه نرست که و این مایه نرست که و این مایه نرست که و این مایه نرست که و این مایه نرست که و این
بطریق استقامت که و این مایه نرست که و این مایه نرست که و این مایه نرست که و این مایه نرست که و این مایه نرست که و این

[illegible]

[illegible]

عبدالله بن محمد

[illegible]

[illegible]

دای طریقه

و این عبارت چه وجه مقابل محل موضوع را اقتضا و ابطال کند از جهت اقتضای جمع
مقتضایی که اعتبار مختلف زمانی و در یک زمان و در ابطال جایگاه اگر نیز مقتضای
این باشد ذات اعتبار زمانی و در وقت و در مختلف اوقات هم باطلست و همچنین اگر گفته
ند که هم بود که هم باطلست چرا که فعل هم باطلست و دیگر تحصیل علم در مقابل در ا
این موضع برین وجه بود که لا یشتمل بر وجهی و وجهی موضوع غیر از احوال وجود
بود مانند درام و اگر ثبت و اذیت و نه در این موضع را با بعضی علم باید حاضر بود
و از تسلیم بر یک وجه و لا نه از تسلیم وجه تسلیم یکان نماید و از تسلیم بعضی
نیز تسلیم بعضی را نماید پس از استثناء بعضی بعضی غیر از واجب و معنی را
چون دعوی بر احوال است متفصل و قدیم مطالبه باید کرد و این موضع درست
و در اثبات و ابطال نافع و از انواع این موضع این است که هر چه کلاماً با معنی یا
موضوعی یا در موضوع موجود بود و مطلق موجود بود و هر چه عرض ممکن یا نافع
یا عملی بود مطلق ممکن بود نافع و عملی بود و یکیش در هر یکش که عدا داشته با یکدیگر
برادر کلاماً شمس بود و دل برادر مطلق حسن بود و کذب در موضوعی جایز بود و
مطلق جایز نبود و این خلاف نسبت نیز از یک اقل است چه مطلق حسن و جایز
اقتضا چه زیاد و حسن و جایز در احوال و باجماع زادات و اول جهت
و هفتم نفعی حکم و این دو اما بعد از معنی شمرند و همچنین هر چه غیر از تسلیم و منفی محمول
بود مطلق محمول بود و اما که فکر می کنند از جهت در مطلق مکتوب و این عبارت و آن
شاید در کتب و عقاید گفته باشد که در دهر است از نظر بسندید و تر و عثمان گفته بود
بسنید بهرست و حکمت بهر کلام بسندید نیست اما سنید بهر کلام محمول بسندید
نراست و از این نیز باز در موضع شمس یا عرضی موضوع و اذیت و در و دیگر
که طبعی بود و دیگر چه بود اگر نبود و شمس اگر بعضی خاص بود و غیر شمس بهر چه خاص
بود و در بعضی شمس و در هر کمالی خاص شمس بود و علم خاص بود و در بعضی شمس و در
ابطال نافع و در اذیت از مطلق و ممکن عرض بود و هم این نوع در اکثر مکتوبات وجود

۱۰۰

[illegible]

[illegible][illegible]

[illegible]

انجیل

[illegible]

[illegible][illegible]

در این باب بود مع نیز باشد که خدا را بداند آثار شرک بر حیات و لیکن بوی
 دیگر توقع نفسی باشد که خطیبان خودیات با ثبات و جو ایدم امر در نظر حال
 استثنای پیش می بود و آنچه انجمن است اصل با فصل با اعتداد آن در این باب
 که در این درات اگر حکم بر وجهی معنی بود در شرف عام و تند و پیشتر شرف و
 احسان و الهی با خاص مانند احکام طایع و طلاق و اخراج مانند خود داشت معین
 فعلی با ترک لا کو معانی آن است معنی باقی افتد و در احوال نیز چون احکام کما بیک
 که ام فعلی است و که نام خود معنی معنی بود و اثبات فعل تمام بود و معنی احکام از
 فروع آن شرایع بود و خطیبان در نظر این کرد مانند در احوال فقر و اگر در این
 باب حکم خود و حکم غرض برای حکم بود مانند از این بعضی جواحت در خصمان را درین
 موقع متابعی تواند بود و در ندیم بعد احکام بهیئت که خطیبان شایع کردندی
 تا هر کدام که انعام کرد در حکم تعالی او حکم کردی و این چنین دینی در کار شد و اصل
 و در این باب این یکبار گفتند آمدن خطیبان را ای را خطیب خود به یکبار از دست بر
 پروردگار باشد و شایع و این از وضع آن خارج شده و نیز تعالی بر کسی را تعریف در مقام
 عزم رسیدن آن تعریف بر وجهی که آن کسی را او کردی او در صلاح اهل عام
 تواند بود و آن تا در این بود که در وجهی جاده بود و در بر سبیل تعالی که را
 که بر سبیل او و انصاف باشند و آن تا آنجا در گذشت و اگر چه در این از ظاهر باشند
 و استعمال این در خودیات بر حکمان بود که متوسط فعلی حضرت باشند و نه حکم با
 قوت تعریف و تعالی بود تا در کار این و نه که در در اصل حضرت چنان تا میخ
 ممکن باشد که از این دفع قوانین کنند و نه و اضع قوانین و امکان بمانی خودیات
 مفصل ناخاسته باشد و بر وجهی صورت که حکم کل در شرفی خود را افشا کند و بر شرف
 بود که در لا که با خود و اثبات آن بر خطیب و واصل است و ای در آن باقی بود
 و قانونی که وضع آن متعلق به شایع و اصحاب بود و چون خود در حکم آن

این

و در این باب در معنی
 ماضی و در معنی
 خزانده و معنی

در این باب بود مع نیز باشد که خدا را بداند آثار شرک بر حیات و لیکن بوی
 دیگر توقع نفسی باشد که خطیبان خودیات با ثبات و جو ایدم امر در نظر حال
 استثنای پیش می بود و آنچه انجمن است اصل با فصل با اعتداد آن در این باب
 که در این درات اگر حکم بر وجهی معنی بود در شرف عام و تند و پیشتر شرف و
 احسان و الهی با خاص مانند احکام طایع و طلاق و اخراج مانند خود داشت معین
 فعلی با ترک لا کو معانی آن است معنی باقی افتد و در احوال نیز چون احکام کما بیک
 که ام فعلی است و که نام خود معنی معنی بود و اثبات فعل تمام بود و معنی احکام از
 فروع آن شرایع بود و خطیبان در نظر این کرد مانند در احوال فقر و اگر در این
 باب حکم خود و حکم غرض برای حکم بود مانند از این بعضی جواحت در خصمان را درین
 موقع متابعی تواند بود و در ندیم بعد احکام بهیئت که خطیبان شایع کردندی
 تا هر کدام که انعام کرد در حکم تعالی او حکم کردی و این چنین دینی در کار شد و اصل
 و در این باب این یکبار گفتند آمدن خطیبان را ای را خطیب خود به یکبار از دست بر
 پروردگار باشد و شایع و این از وضع آن خارج شده و نیز تعالی بر کسی را تعریف در مقام
 عزم رسیدن آن تعریف بر وجهی که آن کسی را او کردی او در صلاح اهل عام
 تواند بود و آن تا در این بود که در وجهی جاده بود و در بر سبیل تعالی که را
 که بر سبیل او و انصاف باشند و آن تا آنجا در گذشت و اگر چه در این از ظاهر باشند
 و استعمال این در خودیات بر حکمان بود که متوسط فعلی حضرت باشند و نه حکم با
 قوت تعریف و تعالی بود تا در کار این و نه که در در اصل حضرت چنان تا میخ
 ممکن باشد که از این دفع قوانین کنند و نه و اضع قوانین و امکان بمانی خودیات
 مفصل ناخاسته باشد و بر وجهی صورت که حکم کل در شرفی خود را افشا کند و بر شرف
 بود که در لا که با خود و اثبات آن بر خطیب و واصل است و ای در آن باقی بود
 و قانونی که وضع آن متعلق به شایع و اصحاب بود و چون خود در حکم آن

نفسی

بود یا اضطرار و آن طبعی بود یا سر و بار است یا بر حسب حادث بود یا
شبهت یا بحسب عیب یا بحسب تشنگی اتفاقاً تیرگی بعد از آنند و بر سر آید و دل
طبعی باری که بر سر نهند بحسب عادت و ارادت آن کرد و حال حسری که دوست
کسی بکار و دیگر نزد و بر دیگر نزد و حال همدی حمایت کسی که عادت او بود و دیگر
که آن را رنج نبود و تنهایی و غمی صورت و مثال آنکه بر سر و طریق احتمال
گشتند و این جور که بحسب ارادت بود و اصل بود و بر سر و آن هم که گفته بودیم
که قانع انصاف بود مانند چمنی شور یا غصبی دیگر که قانع رویت و اندیشه
بوده و در احوال ارادت انصاف حاصل بود و حاصل بود با اعتبار هم غریب تر
و غلبه بود و صورت این احوال شغفت بود و تحت و جو بحسب تن و وضاعت
مانند آنکه گویند جوان صد و اوم کند و نیز صد و اوم توان کرد صد لذت و
امثال آن است و آنکه جو در جوان صد و اوم در تن لب غلبه شدت و غلبه
گشت و لب و اوم و چمنی بر صفتی بر حقیق ضایع تر بود و لب و اوم بر صفتی
تجلیس اما در باب سده و اجابت نافع بود و چنانکه گفته اید و بر جویات همه جایان
طبع نفی بالذات بود و اگر بحسب احوال مختلف باشند مثال این طلب نفع
بشر کنند و فاعل طلب لذت و شرح نافع گفته اند بهشت انا هم لذت است
شرح لذت گویم لذت و لذت نفسی و بر حسب قیاس بهشتا بحسب انفس که اگر حسن
ظاهر یا باطن ناکام و اید و انحصار امر گوشت که آن حس طبعی بود و آن حرکت
لذت و خورشید و اوم و حرکتی بطبعی که بحسب عادت پس امر طبعی و عادی
و حقیقی لذت است از این و کل و خواب لذت بود و دیگر طبعی بود و در حد و عادت
معلوم بود که غیر طبعی بود و بر لذت که بحسب رای و فکر بود و از اطلاق اعتقاد
و خلاف از این طبعی و مع و بر سر شد گویند و بر سر نصیحت و صورت نقل حیل
لب لذت خلق خود و خیال در انداختن جمیع بود و آن تذکره استایل پس چنان لذت
کافر کنند و دیگر باغ و تامل بطور لذت بعضی بحسب قوی ظهور بود و مانند باغ و

و بعضی حکایتها را در بعضی کتب توهن نفس نامند علی حد و لذت خلق کرده
نمود و یکی در ذوق این قبل بنده و بنده که بعضی را علی حد و لذت خلق کرده
و بعضی را بحد و نفس لذت کرامت هم ازین توهن مشارکت خلقی بوده آن
نسبت باوین در دستان و آفران و عل و ظهور و خفا و لذت و زنجیر
بودن نسبت بافرغ و توانمند و مردمان نسبت با ایشان و بعضی لذت کتب
فوقیه را بود چنانکه گفتیم و بعضی کتب و لغتی را زود و در محنتی حل لغضا و صورت
ترتیب و محاکات صورت و تیج از تجربه قوم دردت بران و تکیه احوال از محبت
و قوف بر غیب و فکر از اسوالت و ادراک و ادراک کثوف و معاد هم با یک سبب
اند و بد و در اضافت لذات عبادت جوهر تواند بود و فکر استیغنی که انتفا
جوهر کند و جوهر استیغنی دیگر بود که انتفا منتهی کند و آن هم قسم بود و ادلی که عاید
ما جوهر بود مانند احوالی باشد که او را اصطلاح کنند از ظهور و غیب یا توهن از
بسیار احوال یا محو فکر کند یا خواست بر آن خویش کرده باشد یا عقوبت بسیار کشیده
بود بر آن سخن نموده و یا یک سبب یکی عبارتست از جوهر که توهن خلق نموده و بعضی
دلیلی صغیر حاصل شود و از خواست آجل فکر کند و توهن بر فکر که معرفت
ما حاصل احتمال کند نظیر بعضی احوال اعداد و در هر توهن باشد مانند سوخته است و
انتفاقی امر در بعضی محکم احوال حاکمان که در بود و امیل حاکم و احوالی بود و بعضی
جوهر بود از درج استیغنی و بعضی احوال محکم هم که عاید ما جوهر بود مانند فکر که
باز در تقیه بود از صغیر او استیغنی دیگر اندام استراحت از جوهر او زنده است و
حاضر نزد یکا و منتهی نماید یا محبت کند سبب دوستی یا خویشی یا غرض قبل کند یا
یا خویشی را در معرض نظام بخارد از نزدیکی احوال یا غرض و خوف نصرت باشد
او بود و در احوال یا عاید با آن سبب سخن بنشیند یا حاکمان و ادا دهند و آنچه
حاکم و مردم از او کنند و از انقد جوهر دیگر کرده باشد مانند حل در در و در صغیر
جوهر دیگر بود مانند بدن یا کسی که در صغیر معاد و توهن بود و باشد که در

[illegible]

کرد حاضر بود و اندر پیش نهادند جسم روحی بر اثر کفر دارند بنا بر کتب بود و توبه کرد
 باشند با در تلف نشده باشد و بدو که این سبب چنین بود که در حقیقت هیچ غرضی نیست
 نفسی از روح و آنچه خدمت بود و از آن و از تحت حلقی بود که آن صورتی بود
 و لکن در ممالک گشته و خاصیت یافته زار از حقیقت بود و در اوقات امور روحی
 و حیات و حیالت اهل تقوت و عرض و از آن بر موقوفات و تغییر از توبه و بیعت
 بیرون و بر خود بقیق خبر دیگر در دفع هرگز اندک معنی موقوف و از در امور روحی و در حیات
 و از هرگز گشته و از اوقات توبه و کسب و کلمات آن و کمال بر اوقات و حسی و حیا
 از هرگز حقیقت بود و درستی با حقیقت بود و با حقیقت ابراهیم با حقیقت حسی ای
 تا هرگز باشد و صحت اشکارا از بقای حسی و عوالم و اقران و کمال و در حقیقت
 و عیب حیا و در سترخان و نهانیان و عیب و کلمات که در حسی و از حقیقت باشد و خبر بود
 و بقای حسی و حیات و خالص و کلمات آن و ممالک گشته و اطفال و اطفال که از حقیقت
 تحت و کفران و تحت از حقیقت باشد که چون از حقیقت حقیقت و در حقیقت و کلمات
 باشند و آن کلمات بود و صفت و از اوقات تحت و راسب آن بود که در اوقات
 حیات بود و در اوقات حیات بود و از اوقات اولی از هرگز حقیقت و ادب بود و از هرگز
 که حقیقت کلمات خداد و از هرگز حقیقت و ادب و در حقیقت و در حقیقت و در حقیقت
 آن بود که حقیقت و از حقیقت حقیقت بود و در حقیقت و از حقیقت و از حقیقت و از حقیقت
 بر حقیقت و از حقیقت و از حقیقت و از حقیقت و از حقیقت و از حقیقت و از حقیقت و از حقیقت
 آن حقیقت و از حقیقت و از حقیقت و از حقیقت و از حقیقت و از حقیقت و از حقیقت و از حقیقت
 رسیدن و از حقیقت و از حقیقت و از حقیقت و از حقیقت و از حقیقت و از حقیقت و از حقیقت
 چون حقیقت و از حقیقت و از حقیقت و از حقیقت و از حقیقت و از حقیقت و از حقیقت و از حقیقت
 اول کمال و از حقیقت و از حقیقت و از حقیقت و از حقیقت و از حقیقت و از حقیقت و از حقیقت
 رسد و از حقیقت و از حقیقت و از حقیقت و از حقیقت و از حقیقت و از حقیقت و از حقیقت
 این بود و از حقیقت و از حقیقت و از حقیقت و از حقیقت و از حقیقت و از حقیقت و از حقیقت

[illegible][illegible]

۲۹۸
۱۹۱

مخالفت لفظ و معنی بام صنفی که از انرا می خوانند باید که تجزیه لفظی معنی هر مطلب بشود
و ادراک است که مخالفت بام صنفی بود که از اجماع و تقسیم خوانند چنانکه گویند زید
و عمرو دریا اند یک در مطن و دیگر در بلا و چنانکه گویند بام امیر است و هم امیر است
بر حقش و هم از مطن نشی و همچنین آنچه از استداک خوانند چنانکه دست او بر است
الا که چنانکه خط از برگرد و او خنجر و دیگر انواع مخالفت ناقص و تمام هم برین
تجاریست به و از هر صنفها انرا می بود که متعلق بجمع شود و مانند موش و خرگوش
یا بعضی اوقات مانند طبع و مسقط و بیاید و است که چنانکه خط است را هم از اجزای
بود مانند صدر و انتقام و تصدیق و خاندن و نیز از اجزای بود مانند مطلع است
و مخلص و دوی و مقلع و مکتب هر یک صنفها مختلف ممکن باشد و از جمله اگر مفسر شود
تکلف باین این معنی است درین کتاب اقتضای برین قدر کفایت بود و ما نویسنده

الا، بقدر کمال و ابراز
تسلیات معن الطلوع
فانرا بلیق و مرقوم الی
سید حسن و محمد علی
سید محمد و محمد علی



